متعصب‌ترین و نقادترین فقهای اهل سنّت، بخاری را صحیح و معتبر می‌دانند، در این کتاب از ابی ولید از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از ابن ابی ملیکه از موربن مخرمه روایت شده است که رسول الله(ص) فرمود:
**فاطمة بضعة منّی، من اغضبها فقد أغضبنی**فاطمه(س) پارة تن من است، هر آنکس او را غضبناک کند مرا خشمگین کرده است.
و ما کان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون. 1
نباید مؤمنان همگی بیرون رفته و رسول را تنها بگذارند بلکه چرا از هر طائفه‌ای گروهی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند؟ تا آن علمی که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم شاید خداترس شده و از نافرمانی حذر کنند.
صاحب معالم(ره) فقه را اینگونه تعریف می‌کند: «علم به احکام شرعی فرعی به وسیلة ادّلة تفصیلی آنها». اما این تعریف، تعریف جامعی نیست، چرا که قرآن و سنّت قطعی، فقه را در این چارچوب منحصر نکرده‌اند، این یک بحثی است بسیار مهم و جدی که نیاز به تحقیقات زیادی در مباحث اجتهاد و تقلید به شکلی ویژه دارد، و همچنین در مباحث ولایت فقیه، امر به معروف و نهی از منکر، وجوب تعلیم جاهل و ارشاد او، حجیت خبر و حجیت فتوی.
امّا کلمة «لولا» در آیه، حرف تحضیض است؛ یعنی تشویق به فقه و درک دین. تفقه در دین، فقط تفقه در احکام طهارت نیست، طهارت بخش کوچکی از دین است، برخی از یک شی، تمام آن شی نیست. فقهی که هم اکنون معروف است به چهار قسمت تقسیم می‌شود؛ ایقاعات، عقود، احکام و عبادات، هرکدام از اینها قسمت کوچکی از فقه است، حوزة فقه بسیار وسیع‌تر از آنهاست. از دیدگاه امام صادق(ع) فقیه، فقط کسی که علم اصول فقه و مبانی اصول را از مباحث وضع الفاظ تا آخر مبحث تعادل و تراجیح می‌خواند نیست، کسی که علم فقه را از بحث طهارت تا احکام عاقله می‌خواند نیست، خداوند متعال می‌فرماید: «لیتفقّهوا فی الدین و لینذروا قومهم» یعنی فقیه کسی است که مردم را از تمام دین انذار می‌کند، پس فقیه باید تمام دین را درک کرده باشد. برای کسانی مثل شما که در این راه قدم برداشته باید این جمله کاملاً واضح باشد، فقیهی که بخشی از فقه را درک کند و به همان اکتفا کند همانند بنّایی است که ساختمانش را نصف و نیمه رها کرده است. چنین فقیهی امکان ندارد مشکلات دینی مردم را حل کند.
مراد خداوند از «کسانی که در دین تفقه کنند»، فقیهانی است که برگزیدة قومشان هستند، کسانی که صلاحیت تفقه در دین و انذار را داشته باشند تا اینکه بتوانند مشکلات دینی مردم را حل کنند.
در «لیتفقّهوا فی الدین... » مراد کدام دین است؟ همان دینی که حضرت ابراهیم و یعقوب به آن سفارش کردند:
و وصّی بها إبراهیم بنیه و یعقوب یا بنیّ إنّ الله اصطفی لکم الدّین فلا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون. 2
ابراهیم و یعقوب به فرزندان خود راجع به تسلیم بودن در فرمان خدا سفارش و توصیه نمودند. ای فرزندان! خدا شما را به آیین پاک برگزید، پیوسته از آن پیروی کنید و تا پای جان سپردن الاّ تسلیم رضای خدا نباشید.
و همان دینی که خداوند تعالی می‌فرماید: إنّ الدّین عند الله الاسلام و ما اختلف الّذین أوتوا الکتاب إلّامن بعد ماجاءهم العلم بغیاً بینهم و من یکفر بآیات الله فإنّ الله سریع الحساب. 3
همانا دین پسندیده نزد خدا آئین اسلام است و اهل کتاب در آن راه مخالفت نپیمودند مگر پس از آنکه به حقانیت آن آگاه شدند و این خلاف را از راه رشک و حسد در میان آوردند و هرکس به آیات خداوند کافر شود بترسد که محاسبه خدا زود خواهد بود.
پس منظور از تفقّه مطلوب، تفقه در اسلام است. که لازمه‌اش وجود فقیهی مطلوب است که در این آیه کریمه به صفات آن اشاره شده است، آن فقیه همان اکسیر اعظم است.
به عنوان مثال در احکام فقهی آمده است که: «ملعون است کسی که نمازش را به تأخیر بیاندازد تا اینکه ستارگان ظاهر شوند» و همچنین داریم که «ملعون است کسی که ریاست را دوست داشته باشد». چرا اولین حدیث را حکمی فقهی می‌دانیم و دومین حدیث را نه؟ از طرفی علاوه بر اینکه بحث می‌کنیم که معنای «لعن» چیست؟ آیا دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ موضوع و محمولش چیست؟ باید بحث کنیم که چرا کسی که ریاست را دوست دارد لعن می‌شود، دوست داشتن ریاست به چه معناست، آیا لعن در اینجا لعن تمحیضی است یا تحریمی؟ اینها مسائل مهمی است که الحمدلله شما در سطحی از علوم هستید که با آنها آشنایید.
یا اینکه مبحث وجوب «تولّی» و «تبّری». که در آنجا از این بحث می‌شود که آیا بر ما واجب است تا از هرکسی که ولی خدا و حجّت خدا را به غضب در می‌آورد برائت جوییم، آیا این فقه است یا نه؟ آیا برائت واجب است یا نه؟ اگر واجب است کدام موضوع است و کدام محمول؟ نسبت بین این دو فرض چیست؟ یا اینکه آیا واجب است که تبّری و تولّی در هر سطحی مساوی با هم باشند. تا زمانی که این مسائل در دین وجود دارد ناچاریم که در آنها تفقه کنیم، و با این تفقه است که مشمول این بخش از آیه می‌شویم که «لیتفقهوا فی الدین» و پس از تفقه، انذار مردم و «لینذروا قومهم».
مقام صدیقه کبری فاطمه زهرا(س) مقام بسیار بزرگی است، ایشان بر گردن مسلمانان حق بزرگی دارند، ولی متأسفانه آنگونه که مستحق است این حق را ادا نکرده‌ایم، از آن می‌ترسم که محکمه‌ای در دنیا که قاضی آن حضرت صاحب الزمان، ارواحنا له الفداء، و یا در آخرت که قاضی آن خداوند تبارک و تعالی باشد تشکیل شود و ما را مورد سؤال قرار دهند که آیا برای ادای حقتان نسبت به حضرت فاطمه زهرا(س) کاری انجام داده‌اید؟ حتی به مقدار اعتراف یک فقیه سنی؟ می‌ترسم که آن زمان جوابی نداشته باشیم.
باید آنچه را که صحیح بخاری دربارة حقوق حضرت فاطمه(س) آورده است را ببینیم و لو غیر عامدانه؟ متعصب‌ترین و نقادترین فقهای اهل سنّت، بخاری را صحیح و معتبر می‌دانند، در این کتاب از ابی ولید از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از ابن ابی ملیکه از موربن مخرمه روایت شده است که رسول الله(ص) فرمود:
فاطمة بضعة منّی، من اغضبها فقد أغضبنی
فاطمه(س) پارة تن من است، هر آنکس او را غضبناک کند مرا خشمگین کرده است.
می‌خواهیم در مورد این حدیث بحث و بررسی کنیم، حدیثی که یک فقیه سنی آن‌را روایت می‌کند و در میان فقهای اهل سنّت، سند این حدیث صحیح و از درجة بالایی برخوردار است، چرا که بخاری ـ کسی که در صحت احادیث بسیار محتاط است ـ آن را از امام جعفر صادق(ع) نقل کرده است و از طرفی ذهبی ـ که از نقادترین افراد نسبت به احادیث است ـ این حدیث را صحیح و معتبر دانسته و آن را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند:
إنّ الرّب یرضی لرضا فاطمة و یغضب لغضب فاطمة. 4
همان خداوند با خوشنودی فاطمه خشنود و با ناراحتی فاطمه ناراحت می‌شود.
پس در نزد آنها این حدیث از لحاظ سند در حد قطعی الصدور از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است. ما حدیث بخاری را مفّسر و مؤیدی برحدیث ذهبی می‌دانیم. حال می‌گوییم این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ خشنودی و غضب در انواع مردم از کجا ناشی می‌شود؟ حیات نباتات به دو عامل بستگی دارد؛ عامل اول قوت جذب و عامل دوم قوت دفع است، این دو قوت در حیات حیوان به صورت دو قوة خشنودی و خشم ظاهر می‌شود، که هر دو ناشی از طبع و غریزه‌اند، امّا در حیات انسانی چه؟ معنای حیات انسانی آن است که هریک از ما به درجة انسانیتی برسد که رکن و پشتیبان وجودش، عقلش باشد، «دعامة الإنسان عقله»5 اینجاست که عقل منشأ تمام خشنودی‌ها و خشم‌ها در وجود انسان می‌گردد، امّا قبل از آن، منشأ آن دو طبع و غریزه بود.
آیا من به مرحلة انسانیتی که منشأ خشنودی و خشمش، عقل است رسیده‌ام؟ می‌گویم: هرگز، اصلاً، هر عاقلی در اولین درجات تعقلش باید بداند که به درجة انسانف عاقل نرسیده است، این اعتراف خیلی مهم است.
آیا ما تاکنون نفهمیده‌ایم که محک انسانیت‌مان و میزان آن چیست و به چه مقدار است؟ خوشحالی و خشم ما به خاطر حاجات بدنی ما است، هرکدام از ما در وجود خود بنگرد، هنگامی که شخصی که به او اطمینان و اعتقاد دارد او را ترک کند، آیا ناراحت می‌شود یا نه؟ این ناراحتی خود یک گناه است، به درجة انسانیت نرسیده است، هیچ‌کدام از ما به درجة انسانیت نرسیده است مگر اینکه منشأ خشم و خشنودی او عقلانی باشد نه غریزی.
پس هرگاه در زندگی‌مان، منشأ خشنودی و خشم‌مان را، حتی برای یک بار از عقل دیدیم، آن موقع است که برای یک بار انسان شده‌ایم، امّا اگر خشنودی و غضبمان ناشی از بطن و فرج بود مطمئناً از حیوانات خواهیم بود ولی در شکل انسان.
امّا انسان عقلانی کسی است که برای همیشه با خشنودی عقل، خشنود می‌شود و با خشم عقل، خشمگین می‌گردد. پس اگر کسی را در روی کرة زمین پیدا کردید که به این درجه از شخصیت رسیده بود مرا خبر کنید تا پیش او بروم و نه تنها دستش را ببوسم، بلکه گرد وغبار گام‌هایش را نیز ببوسم.
بالاتر از این مرتبه مقامی است که ممکن است انسان به آنجا برسد، و آن زمانی است که ارادة انسان، در ارادة خداوند تبارک و تعالی فانی گردد، دیگر او اراده‌ای ندارد و ارادة او عین ارادة خداست. و این همان درجه‌ای است که تمام کارهایش «یرضی لرضا الله و یغضب لغضب ربّه» می‌شود. یعنی اگر فرزندش را کشتند، خشم او به خاطرخشم پروردگار است نه خشم نفسش و اگر فرزندش را زنده کردند به‌خاطر رضای خداوند خشنود می‌گردد، نه رضای نفسش، تصور این درجه بسیار مشکل است چه رسد به تحقق این امر!
این همان مقام عصمت خاتم‌الانبیاء(ص) است. عصمت آن مخلوقی که نظیرش در میان تمام مخلوقات وجود ندارد، کسی که حب و بغضش در حب و بغض خداوند فانی شده است. چیزی را دوست نمی‌دارد مگر اینکه خداوند آن را دوست بدارد و از چیزی خشمگین نمی‌شود مگر اینکه خداوند را از آن چیز خشمگین ببیند.
و این همان بشری است که به مقام «و ماینطق عن الهوی إن هو إلاّ وحی یوحی»6 رسیده است. و این همان درجه‌ای است که از آن به عصمت خاتمیه تعبیر می‌شود، عصمتی که غیر از عصمت ابراهیمیه است، عصمت ابراهیمیه نیز با عصمت یونسیه متفاوت است.
عصمت حضرت یونس(ع) هم عصمت است اما:
وذا النّون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أن لن نقدر علیه فنادی فی الظّلمات أن لا إله إلا أنت سبحانک إنّی کنت من الظّالمین. 7
و یاد آر حال یونس را هنگامی‌که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و چنین پنداشت که ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی‌‌افکنیم آنگاه در آن ظلمت‌ها فریاد کرد که الهی، خدایی به جز ذات یکتای تو نیست تو از شرک و شریک پاک و منزهی و من از ستمکارانم.
او پیامبر خدا و معصوم است. اما خودش را محتاج می‌بیند که به مقامی بالاتر برسد «سبحانک إنّی کنت من الظّالمین». که آن حضرت، قبل از آنکه وارد شکم ماهی شود به آن مقام نرسیده بود.
همچنین یوسف(ع) نیز پیامبر خدا و معصوم است. و برهانی که خداوند به او نشان داد، همان عصمتش بود:
و لقد همّت به وهمّ بها لولا أن رأی برهان ربّه کذلک لنصرف عنه السّوء و الفحشاء إنّه من عبادنا المخلصین. 8
آن زن باز اصرار کرد و اگر لطف خاص خدا وبرهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی اهتمام می‌کرد اینچنین عمل زشت و فحشا را از او دور کردیم که همانا او از بندگان معصوم ماست.
اما ایشان در یک درجه عصمت داشتند که:
و قال للّذی ظنّ أنّه ناج منهما اذکرنی عند ربّک فأنساه الشّیطان ذکر ربّه فلبث فی السّجن بضع سنین. 9
آنگاه یوسف از رفیقی که او را اهل نجات یافت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش ببرد بدین سبب در زندان چند سال محبوس ماند.
اما تسلیم مطلق نسبت به حب و بغض، خشنودی و غضب خداوند، مقامی خاص است که این مقام مخصوص برترین مخلوقات و خاتم پیامبران و آقای رسولان است، این مقامی است که می‌توان گفت: اوست که از خشنودی خدا خشنود و از غضب خدا خشمگین می‌شود، و از طرفی دیگر خداوند تبارک و تعالی نیز از خشنودی او خشنود و از غضب او خشمگین می‌شود.
آیا بخاری و ذهبی فهمیده‌اند که چه چیزی را روایت کرده‌اند:
إنّ الرّب یرضی لرضا فاطمة و یغضب لغضب فاطمة.
و آیا فهمیده‌اند که اگر پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «همانا فاطمه(س) با خشنودی خدا خشنود و با غضب خدا غضبناک می‌شود».
این کلام دال بر این مطلب است که منشأ خشنودی و خشم حضرت فاطمه(س) نفس ایشان نیست بلکه منشأ آن خداوند تبارک و تعالی است. معنای این همان درجه عصمت کبری است که رسول الله(ص) دارد. بالاتر از آن، کلام پیامبر اکرم(ص) است که می‌فرمایند:
إنّ الرّب یرضی لرضا فاطمه و یغضب لغضب فاطمة.
همانا خداوند از خشنودی فاطمه(س) خشنود و از غضب او غضبناک می‌شود.
این به چه معناست که به درجه‌ای برسد که «لام» خشنودی از طرف فاطمه(س) باشد (یعنی خداوند از خشنودی فاطمه(س) خشنود شود و این مقام بالاتر است از اینکه فاطمه(س) از خشنودی خدا خشنود گردد. )
اینجاست که معنای این سؤال فهمیده می‌شود که فاطمه(س) را چه کسی می‌شناسد، این فاطمه(س) چه کسی است؟ و در جواب می‌گوییم: امام جعفر صادق(ع) کسی است که می‌داند فاطمه کیست، ایشان می‌فرمایند:
إنّما سمّیت فاطمة فاطمة لإنّ النّاس فطموا عن معرفتها. 10
همانا فاطمه، فاطمه نامیده شد، چرا که مردم از شناخت ایشان ناتوانند.
پس با دلیل ثابت کردیم که از معرفت و درک مقام حضرت فاطمه(س) عاجز هستیم، ما از معرفت آن درجة بالایی که خداوند متعال رضایش را در رضایت او و غضبش را در غضب او گذارده است عاجز هستیم، عاجز هستیم از معرفت این مخلوق ربانی و حورای انسانی، او کیست؟...
امیرمؤمنان حضرت علی(ع) در شب دفن پیکر مبارک حضرت فاطمه(س) می‌فرمایند:
أمّا حزنی فسرمد و أمّا لیلی فمسهّد11
حزن و اندوهم همیشگی شد و خواب بر من حرام گشت.
بهتر است بدانیم کسی که این جمله را بیان می‌‌کند دنیا و آخرت را شناخته و هر دو آن‌ها را زیر پایش گذاشته است! چرا که اوست که فاطمه(س) را می‌شناسد. ملاحظه کنید هنگامی که برجنازة حضرت نماز می‌خواند چه می‌فرماید. آنچه برای او در کنار پیکر همسرش اتفاق افتاد، هیچ کجا رخ نداده است، نمی‌توانیم بیشتر از این بگوییم. از مصباح الأنوار در بحارالانوار حدیثی از ابی عبدالله الحسین(ع) نقل شده است. که حضرت فرمودند:
إنّ أمیرالمؤمنین(ع) غسل فاطمة(س) ثلاثاً و خمساً، و جعل فی الغسلة الخامسة الآخرة شیئاً من الکافور، و أشعرها مئزراً سابغا دون الکفن، و کان هو الذی یلی ذلک منها، و هو یقول: أللّهمّ إنّها أمتک، و بنت رسولک، وصفیّک و خیرتک من خلقک، أللهّمّ لقنها حجتّها، و أعظم برهانها، و أعل درجتها، و اجمع بینها و بین أبیها محمد(ص). فلمّا جنّ اللیل غسّلها علیّ، ووضعها علی السریر، و قال للحسن: أدع لی أباذر فدعاه، فحملا إلی المصلّی، فصلّی علیها ثم صلّی رکعتین، و رفع یدیه إلی السماء فنادی: هذه بنت نبیک فاطمة، أخرجتها من الظّلمات إلی النور، فأضاءت الارض میلا فی میل!12
امیرالمؤمنین(ع)، فاطمه(س) را سه بار و پنج بار غسل دادند، در آخر غسل پنجم مقداری از کافور استفاده کردند و مئزری بر بدن آن حضرت پوشاندند و سپس فرمودند: خدایا، فاطمه از آن، تو و دختر رسول توست، صفی و برگزیدة خلق توست، حجتش را به او نشان ده و مقام او را عالی گردان و بین او و پدرش جمع کن... و آن هنگام که شب شد، علی(ع) او را غسل داد و بر تختی خوابانید و رو به حسن کرد و گفت: اباذر را بیاور، و او آمد. حضرت فاطمه(س) را به سوی محراب حمل کرد و دوباره دو رکعت نماز به جا آورد، سپس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: این دختر پیامبرت فاطمه است، او را از ظلمات خارج و به سوی نور هدایت فرما. در آن هنگام منطقه‌ای از زمین نورانی شد.
جملة آخر حضرت به چه معناست؟ ملاحظه بفرمایید، این جمله مجمل بیان شد، ممکن نیست جز برای غیرخدا این جمله گفته شود، می‌فرماید: خداوندا! فاطمه(س) را از این دنیای تاریکی‌ها گرفتی و به سوی نور، نور آسمان‌ها و زمین فرستادی.
ملاحظه بفرمایید که خداوند متعال دعای امیرالمؤمنین را اجابت فرمود. مثل اینکه خداوند به حضرت فرمود: بله، همان‌گونه که روح او را از نور پروردگارش خلق کردم او را به سوی نور فرستادم. و هنوز سخنان حضرت امیر(ع) تمام نشده بود که خداوند او را تصدیق نمود و نقطة نوری از بدن طاهر حضرت فاطمه(س) قسمتی از زمین را نورانی کرد.
این چه معنایی می‌دهد؟ به این معناست که «إنّالله و إنّا إلیه راجعون» برای همه است، ولی فاطمه(س) به نور خدا پیوست، نوری که از آن خلق شده بود.
این مقام فاطمه است... روحش به نور خداوندی پیوست و اینگونه آن جهان از بدن طاهری که از عالم ظلمانی به عالم روحانی شتافت استقبال نمود.
این فاطمه است که به آن مقام رسید. که «إنّ الربّ لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها. » بهتر است که در اینجا به مناسبت اشاره‌ای کنیم به آنچه که بخاری در روایت صحیحه‌ای از عایشه آورده است که او گفت:
فاطمه(س) دختر رسول الله غضبناک شد و [یکی از صحابه] روی برگرداند، بعد از آن طولی نکشید که درگذشت. 13
و از دیگری روایت کرده است که:
حضرت فاطمه(س) به علی(ع) وصیت کرده بود که او را مخفیانه دفن کند و آنها را از محل دفن او آگاه نسازد.
از این اعترافات می‌شود به نتیجه‌ای رسید که دو مقدمه دارد. مقدمة اول همان است که اهل سنت می‌گویند که إنّ الله لیغضب لغضبها و همچنین می‌گویند که فاطمه(س) از آن صحابه غضبناک شد و از او روی برگرداند و در حالی که از او غضبناک بود درگذشت پس غضب خدا بر او حلال گشت و مقدمة دوم این است که خداوند می‌فرماید:
و من یحلل علیه غضبی فقد هوی. 14
و هرکس مستوجب خشم من گردید همانا خوار و هلاک خواهد شد.

***پی نوشت :***

برگرفته از کتاب: الحق المبین فی معرفة المعصومین(ع)، این سخنرانی در تاریخ (9 جمادی الاول 1411 برابر با 7/9/1369) ایراد شده است.
1. سورة توبه (9)، آیة 122.
2. سورة بقره (2)، آیة 132.
3. سورة آل عمران(3)، آیة 19.
4. مستدرک الحاکم، جلد 3، ص 154.
5. علل الشرایع، جلد 1، ص 103.
6. از روی هوا و هوس حرفی را نمی‌زند و هرچه که می‌فرماید چیزی جز وحی خداوندی که به او نازل شده نیست. سورة نجم (53)، آیة 3 و 4.
7. سورة انبیاء (21)، آیة 87.
8. سورة یوسف (12)، آیة 24.
9. سورة یوسف (12)، آیة 42.
10. تفسیر فرات، ص 581.
11. امالی المفید، ص 281.
12. مقتل حسین خوارزمی، ج1، ص 86؛ بحارالأنوار، جلد 43، ص 214.
13. صحیح بخاری، ج 4، ص 41.
14. سورة طه (20)، آیة 81.
15. سورة جمعه (62)، آیة 5.

منبع:ماه نامه موعود - 54